

## نکته های قرآنی

سعید خرسندی کوشا

### نوشته روی سنگ قبر:

خواجه نصیرالدین طوسی<sup>(ره)</sup> وقتی که در بغداد حالش دگرگون شد و فهمید نزدیک است که از این دنیا به جوار الهی رحلت کند، وصیت کرد: مرا از کنار امام هفتم<sup>(ع)</sup> باب الحوائج الی الله نبرید و در عتبه<sup>(ع)</sup>. (عتبه: آرامگاه هر یک از امامان شیعه می گویند) به خاک بسپارید و روی قبرم در پیشگاه امام هفتم<sup>(ع)</sup> مثلاً نوشته نشود: «آیت الله» یا «علامه»؛ چون آن بزرگوار قرآن ناطق و امام ملک و ملکوت است. بلکه روی قبر من بنویسید: ﴿وکلهم باسط ذراعیه بالوصید﴾ (سوره کهف، آیه ۱۸)؛ و سیگ آنها [اصحاب کهف] دست های خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهداری می کرد).

### زنان پیر در بهشت:

روزی «صفیه بنت عبدالمطلب» عمه رسول خدا<sup>(ص)</sup> درحالی که پیری او را فرا گرفته بود، خدمت آن حضرت شرفیاب شد و گفت: «یا رسول الله دعا کن تا من به بهشت بروم.» پیامبر اکرم به شوخی فرمود: «زنان پیر به بهشت نخواهند رفت.» صفیه ناراحت شد و از حضور پیامبر برگشت. حضرت تبسم کردند و فرمودند: «او را خبر دهید که زنان پیر جوان می شوند، آن گاه به بهشت می روند. سپس این آیه را خواندند: ﴿إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا﴾ (سوره واقعه، آیه ۳۵ و ۳۶) ما آنها را آفرینش جدیدی بخشیدیم و همه را دوشیزه قرار دادیم.

## نادان تر از شرابخوار:

امام صادق<sup>(ع)</sup> می فرماید: «خیال داشتم شخص را سرمایه ای بدهم تا برای تجارت به طرف یمن برود. خدمت پدرم امام باقر<sup>(ع)</sup> رفتم و گفتم خیال دارم به فلانی سرمایه ای بدهم، نظر شما چیست؟» فرمود: «مگر نمی دانی او شرابخوار است؟» گفتم: «بعضی از مؤمنین می گویند» فرمود: «گفته آنها را تصدیق کن، زیرا خداوند می فرماید: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ (سوره توبه، آیه ۶۱) (پیامبر) به خدا ایمان دارد؛ و مؤمنان را تصدیق می کند. و اگر سرمایه را به دست او دادی و از بین برد و نابود کرد، خداوند تو را نه پاداشی می دهد و نه جبران آن را می کند. پرسیدم: «برای چه؟» فرمود: زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (سوره نساء، آیه ۵)؛ و اموال خود را که خداوند (وسیله) قوام (زندگی) شما قرار داد، به نادانان ندهید. آیا نادان تر از شرابخوار و بود بپرد؟ (بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۹۱۳)

## فروتنی امام حسن<sup>(ع)</sup>:

امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup> گذرش بر بینوایان افتاد که تکه های نان در سفره داشتند و در حال خوردن بودند. امام را دعوت به طعام خود کردند. امام با آنان نشست و خورد. آن گاه سوار اسب خود شدند و فرمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مَخْتَلًا فُخُورًا﴾ (سوره نساء، آیه ۳۶)؛ خداوند کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست ندارد.

## دوروی سکه:

دیوانه ای از ترس سنگ اندازی کودکان می گریخت تا به خانه خواجه ای رسید و چون در باز بود، وارد شد و در را بست. کودکان بیرون خانه سنگ به دست انتظار او را می کشیدند. صاحبخانه چون دیوانه را ستر و پا برهنه و مجروح دید، دلش به حال او سوخت و به غلامان خود دستور داد مقداری غذا برایش بیاورند. دیوانه که غذای لذیذ را دید، این آیه را خواند: ﴿فَضْرِبْ بَيْنَهُمْ بَسُورًا لَهٗ بِأَبْنَاءِ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرَةٌ مِنْ قَبْلِ الْعَذَابِ﴾ (سوره حدید، آیه ۱۳) در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و بیرونش عذاب. با این آیه هم به لطف صاحبخانه اشاره کرد و هم به عذابی که بیرون، در انتظارش بود. خواجه از این گفتار خوشش آمد و دستور داد تا اطفال را از آنجا رانند و به او هدایایی داد.

## دعای مضطر:

مالک بن دینار، می گوید: «به قصد حج مسافرت می کردم، در بیابان کلاغی را دیدم که در منقارش تکه نانی بود. با خودم گفتم: «یعنی چه؟ حتماً حادثه‌ای پیش آمده که تکه نانی در منقار کلاغ است. دنبال کلاغ را گرفتم. دیدم کلاغ وارد غاری شد. وارد غار شدم. دیدم دست و پای مردی را بسته‌اند و به پشت انداخته‌اند. کلاغ برای او نان آورده و لقمه لقمه می‌کند و به او می‌دهد. به محض ورود به من کلاغ رفت و دیگر برنگشت. به آن مرد گفتم: «تو کی هستی و از کجا می‌آیی؟». گفتم: من به قصد انجام حج بیرون آمدم و در این بیابان دزدها مرا گرفتند و تمام اموالم را تصاحب کردند. دست و پایم را محکم بستند و مرا به این مکان انداختند. پینسج روز گرسنگی را تحمل کردم تا اینکه در مقام دعا عرض کردم: ای خدایی که در قرآن می‌فرمایی: ﴿أَمِنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ (سوره نمل، آیه ۶۲) ای کسانی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، من مضطر و بیچاره‌ام. به من رحم کن. تا اینکه خداوند این کلاغ را به من رساند و هر روز مرا از غذا و آب سیراب می‌کند. (الدین فی قصص / ج ۳، ص ۴۹)

## روزی آسمانی:

مردی این آیه را شنید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ (سوره ذاریات، آیه ۲۲) وروزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده شده است. گفت: نردبان به این بلندی از کجا بیاوریم که به آسمان برسیم؟!

## حفظ اموال:

از بخیلی پرسیدند: «از قرآن کدام آیه را دوست داری؟» گفت: «آیه ﴿وَلَا تُؤْتَسُوا السَّفَهَاءَ اَمْوَالِكُمْ﴾ (سوره نساء، آیه ۵) اموال خودتان را به دست بی‌خردان و نادانان نسپارید.»

